

اسماعیل حلج



شہادت

اسماعیل خلج

شبائت

نمایشنامه

صحنه :

کوچه‌یی در جلو، از راست به چپ. دکه‌یی در سمت چپ. در ورودی يك خانه در سمت راست. داخل خانه، دو اتاق و يك مستراح؛ يك حوض با شمعدانی‌هایی در اطرافش، در وسط .

تاریکی- صدای کوبیدن به يك در.

آقای رحیمی! آقای رحیمی!

چی شده؟ چیه؟

آقای رحیمی هستند؟

خواهی بیدار شو. چکارش داری سرظهري؟

بیدارش کن، بهش بگو، رادیو گفته ممکنه

زلزله بیاد.

چیه؟ چی شده؟

آقای رحیمی! رادیو گفته ممکنه زلزله

بیاد. چون شما از مردن می ترسین، خواستم

صدای هاشم

صدای زن رحیمی

صدای هاشم

صدای زن رحیمی

صدای هاشم

صدای رحیمی

صدای هاشم

خبرتون کنم که توی خواب نمیرین .
صدای رحیمی مرتیکه چرا مردم روزا براه می کنی ؛ پدر سوخته ،
نمی ذاری مردم بخوابند ، الهی خدا ازین بدترت
کنه .

صدای کوبیدن در ، دیگر .

صدای هاشم مش باقر ! مش باقر !

صدای باقر بله ؟ چیه بابا ؟

صدای هاشم رادیو گفته ممکنه زلزله بیاد .

صدای باقر خودم شنیدم بابا ! نمازم رو شکستی .

صدای هاشم می خواستم بگم بری توی خیابون . نمونی زیرهوار .

صدای باقر دلت واسه من نسوزه .

صدای هاشم درضمن اون پسره رو بفرست بیرون ، نه نه ش داره

عقبش می گرده .

صدای باقر د برو بی همه چیز .

صدای آدم های دیگر کوچه . سرو

صداها در هم می رود . نور می آید .

کور از کوچه رد می شود هاشم جلوی

دکه اش نشسته . پاسبان با دو چرخه

وارد می شود .

(به تماشاگران) می خوام از آدمی که توی این محله

پاسبان

زندگی میکنه ، براتون بگم : اسمش هاشمه ، از

اون آدم‌های شلوغه . بعضی‌ها میگن شیطون رفته
توی جلدش . جنی شده . زنی داره به اسم مه‌ری
خانوم که جای خواهرم باشه، و خواهری داره به
اسم عزیزخانوم. خونه‌ش توی این کوچی باریکه‌و
مستاجر این خونه‌س . باباش وقتی که مرد از مال و
منال دنیا هیچی واسه‌ش نداشت.

(در حال شکستن گردو) تازه تخمش هم باد کرده بود،
دو متر کفن بیشتر برد .

این جا دکه‌پی داره که بفصلش چیزهای مختلف
می‌فروشه مثل لبو ، باقالی ، زالزالک ، گوجه ،
چاقاله بادوم، نعنا تلخون، اسکیمو، بلال، گاهی
هم دیدم که گردو می‌شکسته . (به هاشم) چطوری ؟
(مکث) حالت خوبه ؟

دکمه‌ی شلوارت بازه .

(دکمه‌ی شلوارش را می‌بندد) خوبی ؟

اگه بگم حالم بده، چکار می‌کنی؟

خب می‌برمت دکتر. اتفاقی افتاده؟

امروز تو پستی؟

آره . چی شده ؟

هیچی . همین‌طوری پرسیدم، واسه بعد که بدونم .

آره . امروز منم . گردوها رو هزاری چندمی خری؟

هاشم

پاسبان

هاشم

پاسبان

هاشم

پاسبان

هاشم

پاسبان

هاشم

پاسبان

- هاشم هاروز فرق می کنه.
 پاسبان تا به ساعت دیگه این جایی؟
 هاشم آره. چطور مگه؟
 پاسبان می خواستم این رو بذارم اون جا.
 هاشم اگه دوباره بچه ها پنچرش کنن به من مربوط نیست.
 پاسبان شوخی میکنی؟
 هاشم اون دفعه هم گفتم گوش نکردی، پنچرش کردند.
 پاسبان مگه تو چوبی این جا؟ همکاری نمی کنی؟ خب مواظب باش.
 هاشم صد جور کار دارم.
 پاسبان خب این کار هم روش. من زود برمی گردم.
 هاشم (می خندد) باشه.

پاسبان می رود.

صدای خریدار کت شلوار پالتو می خریم. اثاث خرده ریز می خریم.
 از بیرون

خریدار وارد می شود.

- هاشم بیا بینم.
 خریدار بفرمایین.
 هاشم می خری؟ (به دوچرخه اشاره می کند)
 خریدار ببینم، قفل نداره؟
 هاشم چرا. بیا.

- خریدار
هاشم
از این قفل‌ها می‌زنی؟
نه. این مال این دره (به در دکه اشاره می‌کند) ولی
به اون هم می‌شه زد.
- خریدار
هاشم
کاغذ خرید داره؟
نه مال دزدیه. می‌خری یا نه؟
- خریدار
هاشم
دینامش از کار افتاده. سه‌چهارتا پره‌ش شکسته.
طوقه‌ش لنگی داره. دسته‌ش جا خورده. زنجیرش
هم باید عوض بشه. خودت دست چندم خریدی؟
(سکوت) چند؟
- هاشم
خریدار
چند؟
چند؟
- هاشم
خریدار
چند؟
چند؟ مثل اینکه نمی‌خوای بفروشی؟
نه باباجون راحت‌رو بکش برو.
- خریدار
هاشم
چرا عصبانی می‌شی؟
(گردو می‌خورد) گردو می‌خوری؟
- خریدار
هاشم
خلاصه می‌فروشی؟
آره. اصلا به دردم نمی‌خوره.
- خریدار
هاشم
سی‌تومن. بیشتر نمی‌ارزه.
خوب نگاه نکردی.

- خریدار هاشم
 من کارم اینه. با یه نگاه دستگیرم می شه.
 می شه نوار روش رو عوض کرد. به زنگ بهش وصل
 کرد. ترمزش رو درست کرد. چرخ هاش رو روغن -
 کاری کرد. می شه کلی راه باهاش رفت.
- خریدار هاشم
 ولی هیچ وقت مثل اولش نمی شه. دو چرخه باید نو
 باشه. پنجه رکابش روون باشه. تنهش به درد بخور
 باشه.
- خریدار هاشم
 آدم می تونه به آینه روی دستهش سوار کنه. به چراغ
 بهش بزنه. زینش هم که عیبی نداره.
- خریدار هاشم
 ولی هیچ وقت مثل اولش نمی شه. به دفعه یه پاسبانه
 به دونه از این موتوری هاش رومی خواست به من
 بفروشه. اما موتورش اصلا کار نمی کرد. کاغذ خرید
 هم نداشت. از همه اینها گذشته، من با پاسبان
 جماعت آ بم توی به جوب نمی ره. بالاخره معامله مون
 نشد.
- خریدار هاشم
 گردو میخوری ؟
- خریدار هاشم
 جفت لاستیک هاش هم زدگی داره. همون بیست تومن.
- خریدار هاشم
 تو که گفتی چهل تومن.
- خریدار هاشم
 من کی گفتم ؟ گفتم سی تومن .
- خریدار هاشم
 پس چرا حالامی گی بیست تومن ؟
- خریدار هاشم
 آخه تعریفی نداره.

هاشم

اما قفل رونمی دم.

خریدار

بدون قفل ؟ باشه بیا. بگیر. ولی اوراقیه.

خریدار می رود. پاسبان وارد می شود.

پاسبان

(رو به تماشاگران) بالاخره باهزار زحمت دو چرخه رو

از خیابون خاکی توی دکه‌ی جمال مال خرپیداش

کردم. خلاصه این هاشم آقا هفته که هفت روزه

هشت روزش توی کلانتریه.

ناگهان نورهای رود. صدای کوبیدن در.

صدای هاشم آقای رحیمی، آقای رحیمی.

صدای زن چیه ؟ چی شده ؟

صدای هاشم آقای رحیمی خوابیده ؟

صدای زن آره. چی میگی دوباره ؟

صدای هاشم بیدارش کن، بهش بگو رادیو گفته ممکنه زلزله نیاد.

صدای رحیمی کیه ؟ چی شده ؟

صدای هاشم آقای رحیمی! رادیو گفته ممکنه زلزله نیاد.

صدای رحیمی پدر سگ مگه مردم مسخره‌ی تو هستند ؟ این دیگه

کیه سگ شده افتاده به جون مردم!

-

صدای درهای دیگر. صدای آدم‌های

دیگر. نور می‌آید. هاشم جلوی

دکه‌اش نشسته، کور وارد می‌شود.

سلام هاشم آقا (نزدیک او می‌نشیند) تویی عمرم یاد
ندارم که به این گرمی شده باشه. شب‌ها خوابم نمی‌بره.
تا سفیده نزنه، خوابم نمی‌بره.

به هاشم می‌گاز هماتعارف می‌کند. هاشم
مقدار زیادی برمی‌دارد و در جیب خود
می‌گذارد.

هاشم آقا بدت نیاده‌ها، می‌خواستم بگم شما که
به این معقولی هستی چطور شده که مواظب خودت
نیستی؟ به خورده بیشتر باید به خودت بررسی به
زندگیت بررسی. دنیا ده‌شی ارزش این رو نداره
که آدم غصه‌ش رو بخوره. من همه جا گفتم هاشم
آقایی که من می‌شناسم، سر تا پا به پارچه آقااست.
منتهی زمونه زمونه‌ی بدیه. آدم به چشم خودش
نباید اعتماد کنه. اگه می‌خوای عاقبت به خیر بشی،
بین من که چشم ندارم، سالهاست.

هاشم سطلی بر می‌دارد داخل حیاط
می‌شود و از حوض آب می‌کند و
برمی‌گردد.

که دیگه قیافه‌ی خودم بادم نمی‌آد. حالا به نقلی
برات بگم هاشم آقا. می‌خوام عبرت بگیری‌ها،
این جور چیزها تویی داستان‌ها زیاده. خیال می‌کنی
این همه نقل و داستان‌ها رو برای چی نوشتند؟ برای

من وتونوشتند که راه و چاهمون رو بدونیم. بتونیم
به کار بیندیم. والا به چه درد می خوره؟

هاشم سطل آب رازوی او خالی می کند.
صاحبخانه که به سمت در حیاط می رفت،
بر می گردد.

صاحبخانه	چرا آب می ریزی روش هاشم بیچاره رو؟
هاشم	بتوجه؟ تو کرایه ت رو بگیر.
کور	تمام جونم خیس شد.
هاشم	شد تو به دفعه وقتی به آدم می رسی حال و احوال آدم رو بپرسی؟
صاحبخانه	نه اینکه خیلی زبون خوش داری؟
کور	حالا چکار کنم؟
پاسبان	چی شده؟
صاحبخانه	سرکار بین چکار کرده این بدبخت رو.

پاسبان کشیده ی محکمی به گوش کور
می زند

هاشم	(به صاحبخانه) خیال می کنه حالا که صاحبخونه شده باید توی هرکاری دخالت کنه.
------	--

صاحبخانه	هاشم باز زده به سرت؟
پاسبان	خیله خب دیگه برو به بینم (کشیده ای به هاشم می زند)
هاشم	سرکار من اصلا مصرف برق ندارم اون وقت نصف

پول برق رو از من می گیره.

صاحبخانه هاشم کی تو پول برق به من دادی هاشم؟

هاشم واسه چی بدم؟

پاسبان برو بینم . برو بینم . (به صاحبخانه) شما بفرمایین.

هاشم کجا برم؟ رفیقیم بابا سرکار. ما رابطه‌ی حسنه باهم

داریم، درسته؟

کور می رود

صاحبخانه چی می خوای بگی؟ فقط زبون بازی می کنه سرکار

چه رفاقتی؟

هاشم سرکار موقعی که می خواست اطاق روبه من اجاره

بده، توی بنگاه گفت با آشپزخونه. ولی آشپزخونه

نداره.

صاحبخانه من نگفتم .

هاشم چرا تو گفتی.

صاحبخانه نه اینکه خیلی کرایه می دی؟ تو چته؟

صاحبخانه وارد حیاط می شود.

هاشم حالا اشتباهی نری توی اطاق من ممکنه زنم لخت

باشه .

صاحبخانه راه خود را عرض می کند.

هاشم سطل را جلوی دکه می گذارد

وارد حیاط می‌شود. پاسبان يك مشت
گردو بر می‌دارد و خارج می‌شود .
صاحبخانه از اطاق خود سر می‌کشد
دوباره پنهان می‌شود.

- هاشم آقای تیموری .
- صاحبخانه (بیرون می‌آید) چیه ؟
- هاشم آقای تیموری معذرت می‌خوام . من عصبانی شدم.
- صاحبخانه حالا دیگه آبروریزی می‌کنی ؟
- هاشم معذرت می‌خوام (او را می‌بوسد)
- صاحبخانه (او را پس می‌زند) خيله خب دیگه .
- هاشم ازمهری راضی هستی ؟
- صاحبخانه این چه سوالیه ؟
- هاشم می‌خوام ببینم چطوره . (مکث) می‌شه به دفعه من
ببینم ؟ به دفعه منو توی اطاقت قایم کن .
- صاحبخانه نه نمی‌شه . خجالت بکش. ناسلامتی تو شوهرشی .
آبروریزی می‌شه.
- هاشم به جوری که اون نفهمه . خيله خب به جوری به
خودش می‌گم .
- صاحبخانه این حرفها چیه؟ دست نزن .
- هاشم می‌خوام ببینم .
- صاحبخانه حالا نمی‌شه.

هاشم
 صاحبخانه
 چرا نمی شه. وازش کن .
 اینجا بده به هو یکی می آد تو .
 هاشم
 صاحبخانه
 کسی نمی آد . می خوام ببینم .
 آخه بده .

نور می رود . نور می آید هاشم جلوی
 دکهش نشسته ، گردو می شکنند .
 پاسبان وارد می شود

پاسبان
 چه ظهر داغیه . خنکی چی داری ؟
 هاشم يك کوكا به او می دهد. او می گیرد

پاسبان
 آدم جوش می آره . هاشم این کارهایی که می کنی
 آخر و عاقبت نداره ها ... حالا بین کی دارم بهت
 می گم .

هاشم
 پاسبان
 کدوم کارها .
 همین کارها که می کنی دیگا . از تو بزرگتره اش
 جاز دند. یارو این هوا هیکل داره ، این هوا گردن .
 الان کجاست ؟ توی زندون . صبح تا شب کلهش
 رو می کوبه به دیوار . پول حلال برکتش هم زیاده .

هاشم
 پاسبان
 نمی فهمم چی می گی .
 دیدنت با یه قاچاقچی توی خیابون جمشید داشتی
 صحبت می کردی .

هاشم
من فقط داشتم صحبت می کردم، مست بودم .
پاسبان
من چون دوست دارم ، دارم بهت می گم.
هاشم
آره، پول حلال .

بساطش را جمع می کند و در دکه اش
را قفل می کند .

پاسبان
چکار می کنی ؟
هاشم
این پولی که من درمی آرم حلال نیست .
پاسبان
چرا ؟

صاحبخانه و مهری درحیاط با هم
گپ می زنند .

هاشم
چون این گردوها رو میدزدم از میدون. نمی خرم .
پاسبان
خب ندزد . چرا در دکه ت رو می بندی.

صاحبخانه بیرون می آید . هاشم وارد
خانه می شود . پاسبان می رود .
صاحبخانه می رود. زن در حال رخت
شستن است . هاشم می رود و درکنار
او می نشیند .

هاشم
به کار نون و آبدار به نظرم رسیده. به خاطر تو .
مهری
(به تمسخر) خوبه خوبه . (با بی علائگی) چه کاری ؟
هاشم
قاچاق .
مهری
از تو بعید هم نیست .

هاشم
مهری
بیا رو راست باشیم خب؟ من همه چی رومی دونم.
چی چی رو می دونی؟

هاشم
مهری
من می دونم که تو با تیموری می خوابی .
خفه شو، ختمه شو، خفه شو! (با اباسی که در دست دارد

در پشت می کوبد کف صابون‌ها به هوا می روند) پسدر
سوخته. خجالت نمی کشی این حرف رومی زنی؟ به
خدا می دارم می رم. دیگه ذله شدم از دست تو. آتیش
بگیری که آنقدر منو آتیش می زنی. گه به گور بابای
اون کسی که منو انداخت توی بغل تو. الهی آتیش
به قبر اون نه نهی گور به گور شده‌ی من بیاره .
این هم شد زندگی؟ ولم کن.

هاشم
حالا چرا ناراحت می شی؟

مهری
این چه جهنمی بود که گرفتارش شدم؟

هاشم
مگه من چی گفتم؟

مهری
خودت هم نمی فهمی چکار می کنی. پاییو لگد کردی.

خریدار با تابلوی بزرگی که در دست دارد
پشت در رسیده و در زده است. مهری
با عصبانیت باطاق خود می رود و در
اطاق را می بندد.

هاشم
کیه؟

خریدار
منم.

- هاشم (در را باز می‌کند) بله ؟
- خریدار منزل آقای تیموری ؟
- هاشم آره .
- خریدار گفتند این تابلو رو بیارم خونه شون (وارد خانه می‌شود)
- هاشم خریدند ؟
- خریدار گفتند بذارم جلوی در اطاقشون.
- هاشم اطاقشون اون یکیه .
- خریدار پس می‌ذارم جلوی اطاقشون. (می‌گذارد) شما این‌جا
- هاشم زندگی می‌کنین ؟
- هاشم بله .
- خریدار من همونم که یه روز یه دو چرخه‌ی دزدی ازتون
- خریدم .
- هاشم بله . چی هست ؟
- خریدار گمونم منظره‌ی آسمونه . شما تحویل بگیر سالمه‌ها .
- هاشم از کدوم وریه ؟
- خریدار الان سر وتهه . حالا درسته .
- تابلو، آسمان تنهاست
- مهری خانوم حالش خوبه ؟
- هاشم بله . مهری خانوم کیه ؟
- خریدار توی همین خونه‌اند . یه دفعه یه معامله‌ای باهاشون
- کردم .

- هاشم
خریدار
ا ... چی؟ معامله کردین؟
هونگ . بذار بینم . خب اگر این اطاق آقای
تیموریه . آره درسته . اتاقش همین بود . (طاق دیگر
را نشان می دهد) پس لابد اطاق شما هم اونه (در
مستراح را نشان می دهد)
هاشم
خریدار
هاشم
خریدار
هاشم
خریدار
هاشم
خریدار
بله... بله ... بفرمایین به چایی بخورین.
نه دیگه باهاس برم .
به ... مگه می دارم .
خجالتمون می دی .
اختیار دارین . بفرما .
پس با اجازه .
خواهش می کنم .

خریدار کفش هایش را در می آورد ،
جلوی در مستراح جفت می کند . در
را باز می کند . هاشم او را داخل می کند
و در را می بندد .

- خریدار
هاشم
در رو باز کن پدر سوخته ی بی همه چیز!
بعد از شام .

نور می رود . نور می آید . هاشم مست
مست است ، پاسبان او را به خانه
می آورد .

- پاسبان
وایسا بینم . (در می زند)

صاحبخانه

(از اطاق خود بیرون می آید) کیه ؟

پاسبان

(در را باز می کند) سام علیکم . برو تو بینم .

صاحبخانه

چی شده ؟

مهری از اطاق خود بیرون می آید.

پاسبان

بابا این آدم بشو نیس .

مهری

کجا بوده ؟

پاسبان

بروتو . بروتو بینم .

مهری

من اگه شانس داشتم .

هاشم را در اطاق می اندازند.

بیخشین سرکار .

پاسبان

اختیار دارین آبجی .

مهری

تربیت خونوادگی که بونکرده .

صاحبخانه

بفرما سرکار (صندلی به او می دهد که بنشیند) آسایش

نداریم از دستش سرکار .

پاسبان

مهری خانوم به کم نصیحتش کن .

مهری

دیگه به حرف من گوش نمی ده سرکار. خیلی عوض

شده . اولها روش نمی شد به کسی بگه تو . انقدر

خجالتی بود که نگوی . انگار که شیطان رفته تو جلدش .

بعضی موقع ها انقدر توی فکره که اصلا حرف آدم

رو نمی فهمه . نمی دونم چکار کنم . چند دفعه به خودم

گفتم و لش کنم برم. اما دلم نمی‌تد سرکار. بالاخره شوهره. ولی دیگه ذله شدم. نمی‌دونم چه مرگشه. هیچی هم که به آدم نمی‌گه.

صاحبخانه آنقدر بداخلاق شده سرکار که آدم يك کلام نمی‌تونه باهاش حرف بزنه. اون آدم خندون، آدم حظ می‌کرد پای صحبتش بشینه. اما يك هو جنی شد. الان تقریباً مثل این که یکی دو ماهه، نه مهری خانوم؟

مهری بله دیگه آقای تیموری. همین قدرها س.

صاحبخانه الان چند ماهه به من کرایه نداده. اما خدا شاهدہ لب و انکر دم بهش بگم، درسته مهری خانوم؟

مهری بله دیگه آقای تیموری.

صاحبخانه حالا وقتی مست می‌کنه بی‌آزاره.

مهری آره، وقتی مست می‌کنه آروم می‌گیره می‌خوابه. اما شب‌ها دو... سه... دو، اون موقع‌ها می‌آد سرکار.

صاحبخانه دیشب کجا بوده؟

پاسبان کنار جوب افتاده بود. خیلی مشروب خورده بود. باهاش که صحبت کردم، معلوم شد یه جایی پیش کسی بوده.

صاحبخانه کجا؟

مهری کجا؟ پیش کی بوده؟
پاسبان هیچی ، بگذریم.
صاحبخانه حتماً اون پایین بوده.
مهری اون پایین؟!
پاسبان آره آبجی. یکی از همون زنهای اونجاهس که بهش
می گن لقاسیاهه. پیش اون بوده.
صاحبخانه یعنی اون به از مهری خانومه؟
پاسبان چی می گی آقای تیموری. لقا به پیرزن عجوزه س.
اگه قیافه شو رو ببینی باهاس کفاره بدی.
مهری آخه چرا؟ واسه چی؟
پاسبان منم از همین تعجب می کنم. اگه می دونستم ناراحت
می شین ، اصلاً نمی گفتم آبجی.
مهری نه ناراحت نیستم. چایی می خورین براتون بیارم؟
پاسبان قربون دستت . نه دیگه باید برم . شما بچه ندارین
آبجی؟
صاحبخانه داشت.
مهری داشتم. آقا فروختش خرج اتیناش کرد.
پاسبان بچه رو فروخت؟
صاحبخانه رفت زیر ماشین. الان تقریباً یکی دو ساله.
مهری بردش بیرون گذاشتش زیر ماشین. بعد هم توی

دادسرا کلی از راننده پول گرفت . معلوم هم نشد
چکار کرد.

صاحبخانه خلاصه نصیحتش کنین . فامیل هاش نمی آند این جا؟
عموش ... دایش ... کسیش .

مهری فقط یه خواهر داره .

پاسبان بزرگتر از خودش؟

مهری بله .

پاسبان به اون بگین نصیحتش کنه .

مهری چی می گی سر کار؟! مرد گنده دیگه نصیحت می خواد؟

صاحبخانه مهری خانوم راست می گه . با این چیزها نمی شه .
نمی دونم . نمی دونم چرا این کارها رومی کنه .

پاسبان خب با اجازه .

صاحبخانه تشریف داشته باشین .

پاسبان مرحمت زیاده .

بیرون می آید . در را می بندد رو به
نماشگران .

مست مست بود . بایه بچه مچش رو گرفتم . دیشب
رو توی کلانتری خوابید . روم نشد به زنش بگم .

نورمی رود . صدای در زدن . نورمی آید .
عزیز خانوم (خواهر) پشت در ایستاده
و در می زند . در حیاط کسی نیست ، اما
مهری در مستراح ، هاشم در

اطاق خود وصاحبخانه در اطاق خودش
است. عزیز خانم در می‌زند.

صاحبخانه (از اطاق خودش سر می‌کشد) بابا ببینین کیه.

عزیز خانم در می‌زند.

د در رو باز کنین.

هاشم (از اطاق خود بیرون می‌آید) خب دیگه چه خبره؟

عزیز خانم در می‌زند.

صاحبخانه گوشمون رفت. شب که از سر و صداتون نمی‌تونیم

بخواییم، روز هم از برو بیاتون آروم نداریم.

هاشم سال به سال کسی نمی‌آد این جا. ببینی آفتاب از کدو

ور در اومده که حالا یکی اومده سراغ ما.

عزیز خانم در می‌زند.

صاحبخانه روزی چند دفعه این در و امونده رو می‌زنین به هم.

هاشم خب از دیوار که نمی‌تونیم بریم و بیایم.

عزیز خانم در می‌زند.

صاحبخانه پاش بیافته می‌رین. بلدیش که بلدین.

هاشم خب خونه رفت و آمد داره.

عزیز خانم در می‌زند.

صاحبخانه کرایه هم داره.

هاشم

حالا کسی کرایه‌ی تورو نخورده.

عزیز خانم در می‌زند.

صاحبخانه

دارین می‌خورین دیگه. به آب هم روش.
مگه جمع بدهکاری ما چقدره؟

هاشم

عزیز خانم در می‌زند.

صاحبخانه

حساب کن بین چند ماهه .
مگه همه‌ش چقدر می‌شه.

هاشم

عزیز خانم در می‌زند.

صاحبخانه

خب کرایه‌ت کمه.
برای اینه که خیلی وقته نشستیم.

هاشم

عزیز خانم در می‌زند.

صاحبخانه

برین ببینین مردم چقدر کرایه می‌دن.
تو هم اضافه کن.

هاشم

حالا همینی که زایدی بزرگش کن.

صاحبخانه

به اطاقش می‌رود. هاشم در را باز
می‌کند. صاحبخانه دوباره سر می‌کشد.

عزیز خانم چرا در رو باز نمی‌کنین؟

وارد می‌شود. صاحبخانه به اطاق خود
می‌رود. مهتری از مستراح بیرون
می‌آید.

کجا بودی آبجی این طرف‌ها؟	هاشم
سلام عزیزخانوم.	مهری
علیک سلام. دق کردم تنهایی. طاقتم طاق شد. چرا در دکه‌ت رو بستنی؟	عزیز خانم
از شانس منه که گیر این شوهر افتادم.	مهری
وای خدا ... مردم از خستگی.	عزیز خانم
این همه سرخاب سفیداب چیه مالیدی به صورتت؟	هاشم
وای نفسم برید.	عزیز خانم
برو بالا.	هاشم
نه همین جا خوبه.	عزیز خانم
روی پله‌های جلوی در اطاق می‌نشیند.	
اوا اون‌جا که بده عزیزخانوم ... برو بالا.	مهری
نه دیگه می‌خوام برم.	عزیز خانم
می‌ری حالا. اون تو چیه؟	مهری
به بقچه‌یی که در دست عزیز خانم است اشاره می‌کند.	
پاهام دیگه نا نداره.	عزیز خانم
اون چیه؟	مهری
اگه خدا بخواد داره درست می‌شه. بعد از این همه صبر ... مثل این که داره درست می‌شه. وای پام.	عزیز خانم

بالاخره به نفر پیدا شده. گمونم خوشش اومده از من.
پیغوم پسغوم فرستاده. رماتیسم نگرفته باشم خوبه .
حالا گفته می خواد کارش که درست شد، بیاد سراغم
بریم محضر . غصه م نیس . انشاء الله کارش درست
می شه. این کشاله هام تیر می کشه.

مهری پاهای او را می مالد.

شناسنامه ش به خورده اشکال داره. می ترسه گور به
گور بشه. بالاتر . خیلی دویدیه این ورو واون ور.
(پایش را می مالد) همین طوری می زنه . به این واون
گفته. پیش خیلی ها رفته . حالا بهش گفتند ، همین
روزها درست می شه. فردا پس فردا می ریم محضر.
(پایش را می مالد) همین طوری ذق ذق می کنه .
به دفعه شناسنامه ش گم شده. می گفت تمام زندگیش رو
زیر ورو کردتا پیدا شد. بعد هم نزدیک بوده اشتباهاً
شناسنامه ش رو باطل کنن. خدایی شده خودش توی
صاف بوده سر رسیده . نسی دونم . آدمه دیگه . يك
کمی چشمش تاب داره. اما خب . . . از پای
دردوی من که بدتر نیس. حالا گفته می خواد عينك
بزنه. از این ها که یکیش سیاهه ، یکیش سفید . این
رگ هام همچین شده که سنگ . به سیگار بده به من.
ندارم.

هاشم

مهری

بہتر شدی؟

عزیز خانم

اگہ بگی انقدر . ہرچی می گذرہ بدتر می شم .
 نمی دونم چکار کنم . غصہم نیس . ولی چند سال
 آزرگارتنهایی ، دیگہ بہ تنگ او مدم . صبح کہ می شه ،
 می گم بیا . این ہم یہ روز دیگہ . تابیام از جام بلند
 شم ، می شه ظہر . دیگہ بہ درد کار نمی خورم . ہیچی
 نمی تونم بخورم . غصہم نیس . ولی این قلبم . اگہ
 بدونی چی می زنه . این دستت رو بذار این جا . می بینی؟
 انگار کہ قطار تاپ تاپ تاپ تاپ
 دو قدم نمی تونم راه برم . مُردم رو می کشم دیگہ .
 دستت رو وردار قلبم گرفت . وای چه گرمہ . اگہ
 بگی غیر از آس چیزی از گلوم پایین می رہ ، نمی رہ .

هاشم

امروز کہ تعطیلہ . فردا می برمت دکتہر .

عزیز خانم

اون ہا کہ نمی فہمند چیہ .

هاشم

یہ دکتہر خوب می برمت .

مهری

خوب می شی .

هاشم

فردا صبح می برمت .

عزیز خانم

دکتہر نہ . می ترسم .

مهری

ترس ندارہ .

هاشم

حالا بیا برو توی اطاق دراز بکش .

عزیز خانم

مگہ می تونم؟ این پاہام ہمہش باید بالا باشہ .

هاشم

غصه نخور.

عزیز خانم

درد من در دبی کسبه. حالا همین فردا پس فردا می‌ریم
محضر. از اجاره نشینی راحت می‌شم. حالا گفته -
آخ پام - گفته می‌خواه به خونه‌ی کوچیک هم بخره.
وسایل مسایل همه چی داریم. بهش گفتم فقط پله‌مله
نداشته باشه. از بس رفتم بالا، او مدم پایین، دیگه
پاهام راست نمی‌شه. وای سرم. می‌بینی خواهر؟
موهام رو که شونه می‌کنم، همین طوری مشت
مشت می‌ریزه.

صاحبخانه

(از اطاق بیرون می‌آید) بسه دیگه سرمون رفت.

عزیز خانم

وا ...

ناگهان نور می‌رود. صدای شستن
استکان و نعلبکی. نور می‌آید. مهری
کنار حوض است. هاشم در مستراح است.
صاحبخانه از اطاق خود بیرون می‌آید.
از پشت محکم به کیل‌های مهری می‌زند.

صاحبخانه

هاشم رفت؟

مهری

(آهسته) هیس (بلند) نه نرفته.

صاحبخانه

هیس یعنی چی؟

مهری

(بلند) اون تو (مستراح را نشان می‌دهد) روز تعطیل

کجا می‌خواستی بره؟

صاحبخانه

خواهرش چی؟

- مهری (بلند) توی اطاقه ، فردا می خواد بیرتش دکتر .
 (آهسته) آقای تیموری توروخدا دیگه به کم مواظب
 باش . گمونم هاشم فهمیده باشه . نمی دونم اگه
 بدونه چکار می کنه . می ترسم خون به پا شه .
- صاحبخانه نمی خواد بترسی . خیال می کنی خودش نمی دونه؟
 (بلند) از کجا می دونه ؟
- مهری (از توی مستراح) چی شده ؟
 هاشم (ترسیده) می خواد بره بیرون .
- صاحبخانه کی ؟
 هاشم چی ؟
- مهری می خواد بره مستراح .
 عزیز خانم (از توی اطاق) چی شده ؟
- صاحبخانه هیچی . می گه هاشم فردا می خواد بیرنت دکتر .
 مهری آره عزیز خانم .
- هاشم کی می خواد بره مستراح ؟
 صاحبخانه من .
- عزیز خانم من ، به ساعته می خوام برم .
 هاشم خب کمکش کن بیاد .
- صاحبخانه معطل توایم .
 عزیز خانم چی ؟

مهری هیچی بابا .

هاشم داره می آد ؟

صاحبخانه (به هاشم) زود باش دیگه .

عزیز خانم او مدم .

هاشم از مستراح بیرون می آید، عزیز
خانم از اطاق .

هاشم بیا برو . بیا .

عزیز خانم وای خدا دلم . دوروزه که هیچ زهرماری نخوردم .

نمی دونم دیگه بیرون رفتنم مال چیه ! دهنم شده
عین چوب . یواش . پام . پام .

هاشم کفش هاش رو بیار .

عزیز خانم باز خوبه خونه ی شما پله کم داره . (به مهری)

قربون دستت . بنداز زمین خودم به جوری پام
می کنم .

عزیز خانم حالا خونه از این لگن ها گرفتم .

هاشم چقدر سنگینی !

عزیز خانم اگه بگی شب پلک روی هم بنارم ، نمی دارم . هر

چی قرص می خورم درمون نمی شه .

هاشم بیا . برو تو .

عزیز خانم خب دیگه ، برو . خودم به جوری می شینم . به

سیگار به من بده .

هاشم حالا نمی شه نکشی ؟

هاشم در مستراح رامی بندد. صاحبخانه
ومهری و هاشم در حیاط ایستاده اند.
سکوت و سکون .

هاشم (به مهری) چیه ؟ همین طوری عین ابوالهول

و ایسادی اون جا.

مهری وا ... چکار کنم ؟

عزیز خانم آهنگی را زمزمه می کند.

صاحبخانه زود باش ترکیدم .

مهری ا خوبه شما هم .

هاشم تموم شد ؟

عزیز خانم آره .

صاحبخانه خب بیا بیرون دیگه .

عزیز خانم آفتابه رو بردی !

هاشم (آفتابه را آب می کند و به او می دهد) بگیر .

عزیز خانم من که خودم نمی تونم .

صاحبخانه حالا خر بیار و باقالی بار کن .

مهری (به هاشم) این طوری به من نگاه نکن ! از وسط دو

شقه م کنی این کار رو نمی کنم .

خيله خب داد نزن سليطه (به صاحبخانه كه مي خندد) چيه ؟ (به مستراح مي رود) بکش کنار بينم . تموم شد؟	هاشم صاحبخانه
ا ... انقدر داد نزن دم گوش من . تو كه نداشتي حالا مي بي خودي داد مي زني .	مهری
خب حالا دارم . گفتمی کی می برتش دكتر؟ فردا صبح .	صاحبخانه مهری

نور می رود. يك آهنگ قدیمی با صدای بلند شنیده می شود و ادامه دارد. نور می آید. مهری توی درگاه نشسته ، ما پشت او را می بینیم. صاحبخانه از اطاق بیرون می آید. می خواهد به مستراح برود اما چون حیاط را خلوت می بیند و مهری را تنها ، بسوی او می رود، می نشیند و با او صحبت می کند. می خواهد با او ملاحظه کند، چادر را از سر او می کشد اما هاشم به جای اوست. صاحبخانه عصمانی می شود . به او پرخاش می کند. هاشم می خندد. موزیک بلند است. صداها را نمی شنویم بعد از قدری صحبت کرد و وارد اطاق صاحبخانه می شوند و در را می بندند. موزیک قطع می شود. چند لحظه صحنه خالی است . هاشم از اطاق بیرون

می آید. سیگاری روشن کرده است .
 کنار حوض می نشیند. سیگار را خاموش
 می کند. سرش را در حوض فرو می برد.
 پاسبان در کوچه دیده می شود. به دکه
 نگاه می کند که قفل است. به سمت
 در حیات می رود و در می زند. در رابه
 جلو فشار می دهد در باز می شود .
 جلوی در .

هاشم آقا .	پاسبان
بله ؟	هاشم
سام عليك - چرا در دکه ت رو هنوز باز نکردی ؟	پاسبان
واسه ی تو چه فرقی می کنه ؟	هاشم
بابا جون بیا برو پی کاسبت. دست وردار ! خر نشو ! آنقدر هم زندگی رو سخت نگیر. بیا برو مثل آدم میدون ، بارت رو وردار بیار بفروش .	پاسبان
باشه .	هاشم
آره بابا . زندگی همه ش دو روزه توهم زودی از آدم دلخور می شی .	پاسبان
نه دلخور نیستم جون تو.	هاشم
بیا برو سر کارت . شیطون رفته توی جلدت ؟	پاسبان
باشه .	هاشم
دلخور که نیستی از ما؟	پاسبان

هاشم	نه جون تو .
پاسبان	قضيه چي شد.
هاشم	فعلا هيچي .
پاسبان	خيرم كن.
هاشم	باشه .
پاسبان	قربون تو.
هاشم	خدا حافظ.
پاسبان	(رو به تماشاگران) هاشم قول داده به موقعش يه قاچاقچي رو به ما معرفي كنه .

مي رود. ناگهان عزيز خانم در اطاق
را باز مي كند.

عزيز خانم	(با فرياد) يكي بدادم برسه. يكي بدادم برسه.
هاشم	چي شده ؟
عزيز خانم	اگه بدوني چه خواب بدی دیدم.
هاشم	خيله خب تعريف نكن . بيا . بيا بيرونه يه خورده هوا بخور.

عزيز خانم را بيرون مي آورد و روي پله ها مي نشاند و شانه هاي او را مي مالد. عزيز خانم تقريباً از حال رفته است. هاشم بعد از قدری سکوت سرش را روي سينه ي خواهرش مي گذارد.

می خواهد گریه کند اما جلوی خود را
می گیرد. عزیز خانم چشم هایش را باز
می کند.

عزیز خانم وا ... تو چته ؟

هاشم او را رها می کند و از او دور
می شود.

عزیز خانم مهری کجاست ؟

هاشم رفته نون بخره .

عزیز خانم (با صدای پست) هاشم ! این یارو خونه س ؟

هاشم آره (می رود به سمت اطاق صاحبخانه و نگاه می کند)
خوابیده .

عزیز خانم هاشم یه چیزی می گم ولی بهت برنخوره ها. گمونه

مهری با این صاحبخونه ده سر و سری داشته باشه .
(متظاهر) نه بابا ؟

عزیز خانم من از اولش هم گفتم که این زن ، زن زندگی نیست .

سرو گوشش می جنبه .

هاشم راست می گی ؟

عزیز خانم دیروز خودم شنیدم که داشت با صاحبخونه قرار

می داشت واسه ی امروز .

هاشم خودت دیدی ؟

عزیز خانم می گفت موقعی که تو منومی بری دکتر - وای خدا

چه خواب بدی دیدم . من می گم این زن واسه ی تو زن نمی شه . دندونی که درد می کنه ، باید بکنی بندازی دور . بالاخره چکار می خوای بکنی ؟ از خون دل خوردن که بدتر نیست . وای خدا سرم . دکتره می گفت بایدتوی یه نیشه ادرار کنی بیاری . من هم دیگه نرفتم . می گفت سردردت مال کبدته . وای چقدر خسته ام . آگه بدونی چقدر خسته ام . خواب دیدم که یه ساطور بزرگ دسته . قیافه ت انقدر ترسناک شده بود که نمی تونستم نگاهت کنم . یه میدون خیلی بزرگ بود ، پراز آدم . همه شون همین طوری توی هم می لولیدند . بعد يك هو تو با اون ساطورت پریدی وسط شلوغی . اول چند تا نعره کشیدی . اما هیچکی از-باش تکون نخورد . بعديك هو... وای خدا چقدر ترسیدم . اما خب الحمدالله می گن خون : خواب رو باطل می کنه

راحت شدی ؟ تعریف کردی ؟

هاشم

آره دیگه . من همیشه باید خواب هام رو تعریف کنم . عادت دارم . حالا حالم بهتر شد . هاشم ، می تونی یه خورده پول به من قرض بدی ؟

عزیز خانم

واسه ی چی می خوای ؟

هاشم

بذار کردم که آگه این یارو منو بگیره . برم مشهد .

عزیز خانم

باشه . بهت می دم .

هاشم

عزیز خانم راست می‌گی ؟
هاشم آره .

عزیز خانم حالا حالم بهتر شد. به خدا این رو که گفتمی هاشمی
دردهام از تنم رفت بیرون .

هاشم پس همه‌ی دردت همین بود ؟

عزیز خانم هاشم نمی‌خوام مهری بفهمه‌ها. آگه بفهمه نمی‌ذاره
بهام پول بدی .

مهری درکوچه دیده می‌شود .

هاشم به اون چه ربطی داره ؟

عزیز خانم حالا دیگه حالم بهتر شد. اصلا دکتر هم نمی‌خوام.

مهری وارد خانه می‌شود.

مهری این هم نون . چایبتون رو بخورین ، برین .

هاشم حالش بهتر شده . من هم می‌تونم برم به کارم برسم .

مهری نه این که خیلی کار داری ؟ (لباس‌های هاشم را به حیات

می‌ریزد) ببرش دکتر. نذار اینجا بنده خدا رو حالش
بدتر می‌شه .

هاشم میخوام برم میدون بار بیارم .

مهری بار بیارم. آره مرگ خودت . با اون پول‌هایی که

داری .

هاشم در این دنیا می‌باید بود. می‌فروشم پولشون رو پس
باید.

مه‌ری تو رو می‌شناسم. هیچ‌کس نمی‌آد جنسش رو مفت و
مجانی بده دست تو. دردکات رو هم که بستی و
خیال خودت رو راحت کردی.

هاشم بنوچه. تو خرجیت رو بگیر.
مه‌ری همین می‌گه خرجیت رو بگیر! الهی ریدی تخته‌ی
مردده شورخونه بینمت. الهی پرپر بزنی.

عزیز خانم چرا نفرینش می‌کنی؟
مه‌ری اینو ورش دار ببر دکتر مرد. ببین چه به روز من
می‌آره.

عزیز خانم نه. حالم بهتره. صبح که از خواب بیدار شدم.
دیدم نه، حالم خوبه. فقط خوابم می‌آد. نمی‌دونم
چرا. من هم خواب هم که می‌گیره. دیگه نگو.
دنیا جمع بشن، الا بلا باید بخوابم. نمی‌دونم چرا.
شخصه‌م نیس. به موقع هم که بی‌خوابی می‌زنه به سرم
که دیگه هیچی. آسمون بیادزمین، الا بلا که نمی‌تونم
بخوابم. نونی زندگی هیچی بهتر از خواب نیس.
اقلاً آدم دردهاش یادش می‌ره. فقط خداکنه آدم
خواب نبینه. اگه می‌شد دیگه غصه‌م نبود. وای.
(صورت خود را می‌پوشاند)

مهری،

چرا برگشتی؟

عزیز خانم

کفشم یادم رفت. (کفش‌هایش را سی‌گیرد و پایش می‌کند
اما هنوز به کنار حوض نرسیده، روی زمین می‌نشیند)
دیگه نمی‌تونم. حالم خوب نیس.
داره می‌میره بابا.

مهری

عزیز خانم

نه حالم خوبه. راستی هرروز صبح که از خواب
پا می‌شدم خون دماغ می‌شدم. نمی‌دونم امروز
آفتاب از کدوم ور دراومده.

صاحبخانه از اطاقش بیرون می‌آید.

هاشم

سام.

صاحبخانه

صبح بخیر. (آفتابه را آب می‌کند) چه هوای خوبی!

هاشم

کجای این هوا خوبه آدم می‌پزه؟

مهری

وا.... با توهم که نمی‌شه حرف زد!

هاشم

آخه بی‌خودی می‌گه هوا خوبه.

صاحبخانه

ما رو بین باکی داریم حرف می‌زنیم.

هاشم

از در و دیوار آتیش می‌باره. شب‌ها نمی‌شه از گرما

خوایید. روزها آدم نمی‌تونه بره بیرون به کارش

برسه از گرما. اون وقت می‌گه چه هوای خوبی.

این هوا آدم را دیوونه می‌کنه. توی این هوا آدم

دلش می‌خواد سربنداره به بیابون.

- عزیز خانم
صاحبخانه
- وای خدا ... مگه توی این هوا می‌شه خوابید
(از مستراح) دیونه‌م کردی . تو معلوم هست چی
می‌گی؟ معلوم هست چی می‌خوای؟ ماکه به هر ساز
تو داریم می‌رقصیم. از گرمای هوا شکایت می‌کنی؟
پای برهنه که روی اسفالت داغ ، آفتاب گزکنی
حواست می‌آد سرجاش .
- مهری
عزیز خانم
هاشم
- خب باید به جور ساخت دیگه .
بعد از ظهر هوا خوب می‌شه .
آره باید تحمل کرد .
- عزیز خانم
- خوب می‌شه . هوا خوب می‌شه . مگه مردم چکار
می‌کنن ؟
- مهری
هاشم
- آخه این خونش رنگین تره. نمی‌دونستی ؟
(به عزیزخانم) باشو دیگه .
- عزیز خانم
- وای خدا چقدر خوابم می‌آد . هم دلم می‌خواد
بخوابم ، هم دلم می‌خواد نخوابم .
- مهری
عزیز خانم
هاشم
- بگیر بخواب دیگه تو هم ، کشتی مارو .
واسه اون خواب‌هایی می‌گم که بی‌بینم .
خواب نمی‌بینی .
- عزیز خانم
هاشم
- یه سیگار به من بده .
بیا بگیر . من دیگه رفتم . باید برم میدون .
- مهری
- بروبه اون سرووضعت برس بیچاره! می‌رم میدون!

آخه کی رو داری؟

هرچی شد، شد. چیزی از دست نمی‌دم.

نداری که از دست بدی.

پس دیگه چه غم؟

هاشم

مهری

هاشم

داخل کوچه می‌شود. در رامی بندد.
اما همان جا می‌ماند. عزیز خانم وارد
اطاق می‌شود، مهری در اطاق را
می‌بندد. بغض نرده همان جاروی پله
می‌نشیند. صاحبخانه کنار حوض است
و دستهایش را می‌شوید.

من این جاشدم کلفت و پرستار. همه شوهر دارن من
هم شوهر دارم. نمی‌دونم چکار با خدا کردم که
بامن این جور می‌کنه.

مهری

(به او آب می‌باشد. به طرف او می‌رود) نبینم اخمات
توی هم باشه جیگر.

صاحبخانه

(وقیح با تمسخر و نترت) آره دیگه. اگه تورو هم
ندااشتم دیگه دق می‌کردم. بفرما. (باهاپش را از هم
باز می‌کنند و لای پابش را نشان می‌دهد)

مهری

به سرعت به اطاق صاحبخانه می‌رود.

بیا دیگه.

صاحبخانه به اطاق می‌رود و در را
می‌بندد. هاشم که پشت در نشسته بود
برمی‌خیزد و داخل خانه می‌شود. با

احتیاط به اطاق خود نگاه می‌کند که
عزیز خانم آن جا خوابیده و بعد به پشت
اطاق صاحبخانه می‌رود همان جا می-
نشیند از درز در به داخل نگاه می‌کند
و استمناء می‌کند در همین بین ناگهان
عزیز خانم از اطاق هاشم فریاده می‌زند.

عزیز خانم آتیش (در را باز می‌کند) آتیش .

در اطاق صاحبخانه باز می‌شود صاحبخانه
و مهری با عجله بیرون می‌دوند.

صاحبخانه چی شد؟

عزیز خانم وای خدا نفسم. آتیش.

مهری چی شده؟

عزیز خانم نفسم داره بند می‌آد.

صاحبخانه خونه م‌رو آتیش زدین.

مهری وای خدایا چه بلایی داره سرمون می‌آد؟

وسایل اطاق را بیرون می‌ریزند. اما
هاشم در وسط حیاط پهن می‌شود و
خنده‌های عصبی مداوم او را رهانمی-
کند .

عزیز خانم دست و بالم سوخت.

مهری بیا. بیایرون. (به هاشم) زندگیم رو سوزوندی.

صاحبخانه پدرتون رو درمی‌آرم. خونه م‌رو آتیش زدین.

- عزیز خانم پام.
- صاحبخانه بیا.
- عزیز خانم چادرم رو چه جوری جمع کنم.
- مهری (به هاشم) الهی گرفتار آتیش بشی . الهی این خونه خراب می شد روی سر تو یکی من راحت می شدم.
- صاحبخانه این جارو کردین طویله؟ هر بی سر و پای سرش رو می اندازه پایین می آد تو .
- مهری گفتم این مریض رو وردار ببر دکتر.
- عزیز خانم چشمم تار شده.
- مهری رفتی این پشت مشت ها قایم شدی که چی ؟ مچ منو بگیری ؟
- صاحبخانه مگه این جا مریضخونه س ؟ کاسه کوزه تون را می-ریزم توی خیابون .
- مهری خیال کردی می ترسم بدبخت ؟
- عزیز خانم سرم داره می کوبه .
- صاحبخانه خونه م رو آتیش می زنین ؟ پدرتون رو در می آرم .
- مهری (به هاشم) تو مخصوصاً این کار رو کردی . الهی استخوون درد بگیری ، بیفتی گوشه ی دیوونه خونه .
- صاحبخانه آتیشتون می زنم .
- مهری الهی سرطان بگیری وسط کوچه ها پرپر بزنی .

میان اثاثیه ای که صاحبخانه بیرون

می‌ریزد، بقچه‌ی عزیزخانم که پر از
پر است در هوا پخش می‌شود.

چه روز سیاهی داشتم. نفسم. دستم. نرو.

عزیزخانم

هاشم به داخل اطاق می‌رود و در را
روی خود می‌بندد.

نرو. نرو تو می‌سوزی.

دیدی چه بلایی سرمون آوردی؟ دیدی زندگیم رو
آتش زدی؟ ای خدا به چکنم چکنم گرفتارش کن.
دیوسی اگه بیای دنبالم. پدر سوخته‌ی الدنگ.
مخصوصاً آتش زد. مخصوصاً آتش زد.

مهری

به کوچه می‌آید و خارج می‌شود.

بی خونمونتون می‌کنم. این همه سال هیچی نگفتم،
ملاحظه‌تون رو کردم. گفتم بلکه خودتون آدم بشین.
صد دفعه گفتم می‌رین مستراح به آفتابه آب هم پشت
سرتون خالی کنین. بوی گند این حیاط رو برداشته.
دیگه تموم شد. نشونتون می‌دم.

صاحبخانه

به کوچه می‌آید و خارج می‌شود.

بیا بیرون می‌سوزی. دم پیری به چه روزی افتادم.
گرممه. یه آب خنک از گلوم پایین نرفت. یه روز
خوش ندیدم. کمرم. تمام مفصلام درد می‌کنه.

عزیزخانم

چرا اینطوری می‌شم؟ سرم‌داره گیج می‌ره. بیابرون.
گفتم عاقبت به‌خیر می‌شم. گفتم آخر عمری کسی
دستم‌رو می‌گیره. می‌خواستم بالش درست کنم.
چه بوی‌گندی می‌آد. کبریته کار خودش رو کرد.
گفتم که خوابهای بد می‌بینم. حالا چیکار کنم؟ بیا
بیرون. حالم‌داره بهم می‌خوره. چقدر سنگین شدم.
خسته شدم. دیگه بدنم مال خودم نیس.

می‌میرد. سکوت. هاشم نیم سوخته‌از
اطاق بیرون می‌آید. روی خواهرخم
می‌شود، نور می‌رود. نور می‌آید.
صحنه خالیست. هاشم دوباره از اطاق
بیرون می‌آید. کنار حوض می‌آید.
شمعدانی‌ها را نگاه می‌کند. آهسته‌آنها
را خرد می‌کند. گلدان‌ها را بهم می‌-
زند و می‌شکند. دو گلدان دیگر را
یکی بطرف تابلوی آسمان پرتاب می‌کند
و دیگری را در وسط حوض می‌کوبد.
آب حوض مانند انفجاری به اطراف
می‌پاشد. نفس‌زنان، به رو، در حوض
آب دراز می‌کشد. درحالی‌که سرش از
حوض بیرون است، پاهایش را از پشت
روی هم می‌اندازد و به روی خود
خم می‌کند و شکل عقربی را به‌خاطر
ما می‌آورد. سکوت طولانی. نور
می‌رود.

